

کافه خاطره صبا؛
گفت‌وگو با
فرید سجاد حسینی
نویسنده، کارگردان و
بازیگر

به فرهادی و کارش اعتماد داشتم

احمد محمد اسماعیلی

گفت‌وگو



در تاریخ سینمای ایران، خانواده‌هایی وجود دارند که گویی هنر در رگ‌هایشان جریان دارد. از برادران مجتهدی گرفته تا خانواده داوودزاد و خاندان کیانیان، همگی نمونه‌هایی از پیوند خانوادگی با هنر هستند. در این میان، یکی از پر شمارترین و فعال‌ترین این خاندان‌ها، خانواده سجادی حسینی است؛ نسلی که علاقه و گرایش به هنر در تمام شاخه‌های آن از تئاتر و سینما تا تلویزیون در میانشان دیده می‌شود. فرید سجادی حسینی، یکی از چهره‌های مهم این خانواده، از دهه چهل قدم به عرصه حرفه‌ای گذاشت و در طول بیش از پنج دهه فعالیت، هم در مقام بازیگر و هم کارگردان، حضوری چشمگیر داشته است. او در برخی از بهترین آثار سینما، تلویزیون و تئاتر نقش آفرینی کرده و سریال‌سازی را نیز با موفقیت تجربه کرده است. مخاطبان هنوز نقش آفرینی به یادماندنی او در نقش منفی فیلم «فروشنده» ساخته اصغر فرهادی را فراموش نکرده‌اند؛ حضوری که به نوعی امضای بازیگری او شد. از آثار شاخصی که فرید سجادی حسینی در آن‌ها حضور داشته می‌توان به «ترن»، «مغزهای کوچک زنگ‌زده»، «مهر آباد» و «شب‌ی که ماه کامل شد» اشاره کرد؛ آثاری که هر کدام بخشی از مسیر پرفراز و نشیب او را روایت می‌کنند. گفت‌وگوی پیش‌رو مروری است بر بیش از پنج دهه فعالیت این هنرمند، از خاطرات آغازین تا تجربه‌های تازه و فرصتی برای بازخوانی مسیری که او با عشق به هنر طی کرده است.

هم‌دوره بودید؟

من کیانوش عیاری را می‌شناختم؛ او در آن دوران با گروه خودش به ساخت فیلم‌های کوتاه مشغول بود و فعالیت‌هایش در حوزه سینما کم‌کم شناخته شد. این آشنایی و هم‌دوره بودن با هنرمندانی مثل او تجربه ارزشمندی برای من بود و نگاه من به مسیر حرفه‌ای هنر را شکل داد.

آیا به ساخت فیلم کوتاه در سینمای جوان علاقه‌ای داشتید؟

در آن دوران در اهواز علاقه‌ای به ساخت فیلم کوتاه نداشتم، اما وقتی به تهران آمدم، فرصتی پیش آمد و فیلم کوتاهی به نام «عذاب الیم» ساختم. فیلم برداری این اثر در شهر اهواز انجام شد و تجربه ساخت آن برایم بسیار آموزنده و متفاوت با فعالیت‌های تئاتری بود.

آیا برای این که از مخالفت‌های پدرتان دور باشید به تهران آمدید؟

نه، بعد از گرفتن دیپلم برای شرکت در کنکور به تهران آمدم و در مدرسه‌ای عالی ترجمه در رشته‌ی زبان انگلیسی قبول شدم. در آن دوران که اوج خفقان و محدودیت‌های رژیم پهلوی بود، شرایط سختی پیش آمد و مجبور شدم کشور را ترک کنم.

یعنی اهل فعالیت‌های سیاسی بودید؟

نه به آن صورت؛ البته همیشه طبعی کنج‌کاو و تحلیل‌گرا داشتم، به قول معروف کله‌ام «بوی قرمه‌سبزی» می‌داد. (باخنده)

آیا چپ بودید؟

خیلی چپ‌چپ هم نبودم.

روشنفکرهای آن دوران اغلبشان چپ بودند...

شاید، ولی من روشنفکر نیستم. (باخنده)

با توجه به علاقه‌تان به هنر چرا برای ورود به دانشگاه در رشته هنری کنکور ندادید؟

بعد از گرفتن دیپلم در رشته بازرگانی و در زمان اعلام برگزاری کنکور، برخی رشته‌ها اجازه شرکت داشتند و رشته بازرگانی جزو آن‌ها نبود. نامه‌ای به دکتر فروغ، رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک نوشتم و پرسیدم چرا رشته من با توجه به اینکه بازرگانی است هر سال جزو رشته‌های مجاز برای شرکت در کنکور نیست و دلیلش چیست؟ همچنین پرسیدم چرا رشته‌ای مانند خانه‌داری این امکان را دارد ولی بازرگانی ندارد؟ نمی‌دانم به خاطر نامه‌ی من بود یا نه، همان سال رشته بازرگانی هم جزو رشته‌های مجاز شد، اما به علتی در روز برگزاری کنکور نتوانستم شرکت کنم.

چگونه برای آموزش رفتید آناهیتا؟

من عضو گروه تئاتری به سرپرستی مهین اسکویی شدم. دوستی داشتم که مرا به ایشان معرفی کرد. اسکویی قصد اجرای نمایشی به نام «اعماق» را داشت و من هم با ایشان همکاری کردم. شیوه کاری مهین اسکویی در حین تمرینات همراه با آموزش بود و همین باعث شد تجربه ارزشمندی کسب کنم. در این نمایش نقش «مدوف» را بازی کردم و اجرا در دانشکده هنرهای زیاروی صحنه رفت. پس از آن، نمایش

از دهه‌ی چهل و سال‌های آغازین کار هنری‌تان شروع کنیم. معمولاً علاقه‌ی افراد به هنر از همان دوران نوجوانی و حتی دوران مدرسه شکل می‌گیرد. برای شما چه نقطه‌ی عزیمتی وجود داشت که حس کردید می‌توانید وارد این مسیر شوید؟ در دوران مدرسه همیشه انشاء‌نویس خوبی بودم و همین موضوع برایم تبدیل به نقطه‌ی اتکالی شد. وقتی جلسه‌های اولیاء و مربیان برگزار می‌شد، تقریباً همیشه من را برای خواندن انشاء انتخاب می‌کردند. همین تجربه‌های ساده اما تکرار شونده باعث شد کم‌کم با جمعیت، سن و صحنه آشنا شوم و اعتماد به نفسم شکل بگیرد. یادم هست در دوران دبستان، اداره‌ی فرهنگ امتحانی ویژه درباری دکلمه‌ی شعر برگزار کرد. من در آن شرکت کردم و رتبه‌ی خوبی به دست آوردم که برایم بسیار دلگرم‌کننده بود. بعدها در دوران دبیرستان جذب کار در روزنامه‌ی دیواری و مجله شدم و به تدریج از یک همکار ساده به جایگاه دبیر تحریریه رسیدم. این مسیر باعث شد کم‌کم با دنیای فرهنگ و هنر و فضای عمومی آشنا شوم و انگیزه‌ی بیشتری برای ورود به فعالیت‌های هنری پیدا کنم.

در دبیرستان در چه رشته‌ای تحصیل کردید؟

در دبیرستان در رشته‌ی ادبی تحصیل کردم و تمام تلاشم بر مبنای علاقه به ادبیات و نوشتن بود. با این حال، پس از پایان تحصیل، توانستم دیپلم بازرگانی خود را از شرکت نفت دریافت کنم که این مسیر به من امکان داد بعداً در شغل‌های حرفه‌ای مرتبط با حسابداری نیز فعالیت کنم. بنابراین می‌توانم گفت مسیر آموزشی من دو شاخه داشت؛ یکی علاقه به ادبیات و فعالیت‌های فرهنگی و یکی آماده‌سازی برای مسیر شغلی و حرفه‌ای.

پدرتان چه شغلی داشت و چقدر در انتخاب مسیرتان تأثیر گذاشت؟

پدرم کاسب بود و آدمی متشرع و دیندار بود. او هم‌زمان اذان گوی مسجد هم بود و با فعالیت‌های هنری ما چندان موافق نبود، به خصوص وقتی پای نمایش و اجرای تئاتر وسط می‌آمد. با این حال، حمایت ضمنی خانواده و تلاش خودم باعث شد بتوانم فعالیت‌های هنری‌ام را ادامه دهم و مسیر خودم را پیدا کنم.

چقدر اهل سینما رفتن و فعالیت هنری بودید و مسیر ورودتان به گروه‌های تئاتری چگونه شکل گرفت؟

در دوران تحصیلم در دبیرستان سعدی، هم‌زمان با فعالیت در روزنامه‌نگاری، جذب گروه تئاتر شدم و خیلی زود توانستم خودم را در این عرصه به صورت حرفه‌ای تثبیت کنم. کارگردان حرفه‌ای، یوسف ایروانی، از من دعوت کرد تا به گروه تئاتری ایشان بپیوندم؛ گروهی که برای باشگاه وزارت نفت نمایش و برنامه‌های هنری اجرا می‌کرد. در همان دوران، در مدرسه وزارت نفت هم اقدام به تشکیل گروه تئاتری خودم کردم و به طور مداوم نمایش اجرا می‌کردیم. پس از پایان تحصیلات، وارد مذاکره با باشگاه‌های مختلف وزارت نفت شدم و تئاترهای خودم را در باشگاه قایقرانی وزارت نفت روی صحنه بردم. این مسیر تجربه‌های ارزشمندی برایم فراهم کرد و به تدریج پایه‌های فعالیت حرفه‌ای‌ام در هنر شکل گرفت.

در آن سال‌ها با چه هنرمندانی که بعدها به شهرت رسیدند

